



شب نهم

پدر و مادرها، مربیان و هیئت داران عزیز

بزرگترهایی که این بسته رو باز می‌کنین، سلام!

این بسته با هدف علاقمند کردن بچه‌ها به فضای هیئت و زمینه‌سازی برای قصه‌گویی و فعالیت مناسب بچه‌ها در هیئت طراحی شده. برای استفاده بهتر از این بسته، به نکات تربیتی زیر توجه کنین:

- جعبه و محتویات اون از جنس مقاومی ساخته شده که هنگام بازی و فعالیت بچه‌ها، سالم بمونه و ماندگاری طولانی داشته باشه. پس در استفاده از اون بچه‌ها رو آزاد بگذارین.

- طراحی پرده‌ها قصه ماننده تا خود بچه‌ها بتونن داستان رو پیش بینی کنن؛ بنابراین پیش از تعریف قصه، بگذارین تصویرخوانی کنن.

- داستان‌های پرده‌ها، صرفاً به عنوان یک زمینه پیشنهادی قصه‌گویی و مربی یا قصه‌گوی محترم می‌تونه به اون پروبال بده و داستان را به صورت مشارکتی پیش ببره.

- این بسته با اولویت استفاده در هیئت‌های خانگی طراحی شده؛ پس بهترین استفاده از اون در جمع‌های کوچکه. برای هیئت‌های بزرگ، محدودیت‌های پرده و تعداد محتویات باید در نظر گرفته بشه.

- شعارها برای همراهی بچه‌ها و حفظ ریتم قصه‌گویی بسیار مؤثره؛ بنابراین می‌تونین از شعار «لیک یا حسین» به عنوان بیعت با امام حسین یا شعار «یا حسین شهید» در هم‌دردی و عزاداری برای امام حسین استفاده کنین.

مقدمه قصه‌گو

راز کتاب

بچه‌ها سلام!

این کتاب برای کسانی است که دوست دارند یارِ امام حسین باشند و برای ایشان یار پیدا کنند. شما هم دوست دارید یارِ امام باشید؟ پس بلند بگین: لبیک یا حسین.

این اسم رمز ورود به داستان‌های ماست. شما هم از این به بعد جزو یاران امام حسین حساب می‌شین. به یاری امام حسین خوش اومدین.

امام حسین - کسی به من کمک می‌کند؟

بچه‌های عزیزم یاد تونه رمز ورود به داستان‌ها مون چی بود؟ همه با هم بلند بگین «لبیک یا حسین». امشب رسیدیم به داستان امام حسین عزیزمون، امام حسینی که این چند شب به خاطرشون لباس مشکی پوشیدیم و سینه زدیم، امام حسینی که شهید شدن ولی قبول نکردن که کسی بهشون ظلم کنه.

عزیزای من حتماً شما هم خیلی از کارای خوبی که می‌کنین رو از مامان و باباتون یاد گرفتین. مثلاً مامانتون بهتون یاد داده که وقتی می‌رین خونه کسی، اول سلام کنین یا باباتون بهتون گفته تو کارای خونه به مامانتون کمک کنین. امام حسین هم همین‌طوری بودن. کی می‌تونه بگه پدر و مادر امام حسین کی بودن؟ آفرین حضرت علی و حضرت زهرا. یکی از یکی بهتر. امام حسین هم خیلی از کارای خوب مثل کمک کردن به کسانی که فقیر بودن رو از پدر و مادرشون یاد گرفته بودن. گاهی به اونا پول می‌دادن، گاهی لباس و گاهی هم غذا.





به خاطر همین مهربونیا و رفتارای خوبی که امام حسین داشتن، مردم هم خیلی از امام حسین خوششون میومد و هر مشکلی که براشون پیش میومد می رفتن پیش امام حسین؛ اما بچه ها یادتونه گفتیم یه پادشاه بود به اسم یزید که مردم شهرشو اذیت می کرد؟ یادتونه مردم از دستش خسته شده بودن؟ یزید دشمن امام حسین بود. وقتی می دید مردم امام حسین رو دوست دارن، خیلی حرص می خورد. دلش می خواست خودش جای امام حسین باشه؛ ولی خب با کارای بدی که می کرد هیچ وقت مردم دوستش نداشتن.

مردم هر چی می گفتن آقای یزید به جای اینکه بری با حیوانات بازی کنی، بیا و شهر رو تمیز کن؛ به جای اینکه توی قصرت بشینی و همه ش غذا و میوه بخوری، بیا و مشکلات ما رو حل کن؛ یزید توجه نمی کرد که نمی کرد. چون همه ش به فکر خودش بود. یزید فقط دلش می خواست به خودش خوش بگذره. تا اینکه دیگه مردم از دستش خسته شدن و گفتن ای بابا دیگه نمی شه یزید رو تحمل کرد. باید کاری بکنیم؛ ولی آخه یزید خیلی زورش زیاده.

این قدر نگهبان گذاشته اطراف قصرش که نمی شه بهش حمله کنیم. دیگه این قدر فکر کردن و فکر کردن تا اینکه دیدن بهتره از کسی کمک بخوان. از کی؟ بله. از امام حسین. پس بدو بدو رفتن و خودکاراشونو آوردن تا نامه بنویسن. خودکار آوردن؟ عه اون موقع که خودکار نبوده. با نوک پَر پرنده ها می نوشتن. اونم نه روی کاغذ. روی پوست حیوونا. توی نامه هاشونم نوشتن که: «امام حسین بیا کوفه که ما دیگه نمی تونیم کارای زشت یزید رو تحمل کنیم. بیا و به ما کمک کن تا از شر یزید راحت بشیم.» بعد هم اگه گفتید نامه هاشون رو چی کار کردن؟ چی؟ دادن به آقای پست چی؟ نه بابا. اون موقع ها که پست چی نبوده. موتور نبوده. نامه ها رو می دادن به کسی که اسب تندرو داشت. اونم سوار اسبش می شد و تند و تیز نامه رو می رسوند دست صاحبش.

امام حسین بعد از خوندن نامه‌ها با خانواده و چند تا از دوستای قوی و شجاع‌شون سریع راه افتادن به سمت کوفه. چون پدر و مادرشون به امام حسین یاد داده بودن که همیشه به مردم کمک کنن و نذارن آدمای ظالمی مثل یزید اذیت‌شون کنه؛ اما مگه رسیدن به کوفه به همین راحتی بود؟ مگه یزید می‌داشت امام حسین به همین سادگی شکستش بده. اول از همه خُراومد و جلوی امام حسین رو گرفت و گفت: «کجا؟ کجا؟ نمی‌شه بری سمت کوفه. حتی نمی‌شه برگردی.» اما اگه داستانی که درباره خُراوتون تعریف کردم رو یادتون باشه، خُرا از کارش پشیمون شد و به جای اینکه دوست یزید باشه، شد دوست امام حسین.

بچه‌ها جنگیدن با یزید خیلی زور زیادی می‌خواست. شما وقتی می‌خوااین یه وسیلهٔ سنگین مثل کمد رو بلند کنین، چی کار می‌کنین؟ باریکلا می‌رین از بقیه کمک می‌گیرین. هر کدوم‌تون یه طرفشو می‌گیرین و بلند می‌کنین. حالا اگه یه نفر تنبل باشه یا زورش زیاد نباشه و وسط کار ول کنه و بره چی می‌شه؟ آخ آخ داغون می‌شیم که. یهو ممکنه کمد از دستتون بیفته و بشکنه. امام حسین هم برای اینکه بتونه یزید رو از قصرش بندازه بیرون به کمک نیاز داشت. اونم نه کمک هر کسی. کسایی می‌تونستن به امام حسین کمک کنن که وسط جنگ خسته نشن، نترسن و از همه مهم‌تر زورشونم زیاد باشه. فکر می‌کنین امام حسین چند نفر رو پیدا کردن که این‌طوری باشن؟ هزار نفر؟ خیلی زیاد؟

بچه‌های مهربون امام حسین فقط ۷۲ نفر دوست پیدا کردن. دوستایی که هرکدوم از اون یکی بهتر و پُرزورتر بود. امام حسین شب عاشورا دوستاشونو جمع کردن و بهشون گفتن: «همه شما اون دنیا می‌رین بهشت. شما نمره تون بیسته و خدا هم خیلی خیلی دوست‌تون داره.»





گذشت و گذشت تا اینکه روز جنگ با یزید رسید.

به نظرتون یزید خودش اومده بود با امام حسین بجنگه؟ عمراً.

یزید این قدر تنبل بود که از قصرش بیرون نمیومد.

اون دوستاش رو برای این کار فرستاده بود و خودش نشسته بود روی صندلی راحتش و شربت خنک می خورد. یزید به دوستاش یه عالمه پول داده بود و گفته بود اگه بتونین امام حسین رو بکشین بازم بهتون پول می دم، هدیه می دم، طلا می دم. دوستای یزیدم که عاشق این جور چیزا بودن پشت سر هم دوستای امام حسین رو شهید کردن. تا اینکه فقط امام حسین زنده موند. امام حسین رفتن روبه روی دشمن و ایستادن و گفتن: «مگه شماها برای من نامه ننوشتین؟ همه چی یادتون رفت؟ هیچ کس از شما نمی خواد به من کمک کنه؟» وقتی که امام حسین داشت این حرفا رو می زد، خیلیا یادشون بود که نامه نوشتن؛ ولی انگار نه انگار. همه ش داشتن به پولایی که قرار بود یزید بهشون بده فکر می کردن. یادشون رفته بود که همین یزید چقدر اذیت شون کرده بود. اونا جواب امام حسین رو ندادن و تنهاش گذاشتن.

امام حسین هم وقتی دید هیچ کس به حرفش گوش نمی ده، با شمشیر شروع کردن به جنگیدن. همه از امام حسین می ترسیدن. می دونستن که امام حسین هم مثل پدرشون حضرت علی خیلی شجاعه و بلده چطوری از شمشیرش استفاده کنه. دشمنها چند نفر چند نفر به امام حسین حمله کردن و با نیزه و شمشیر امام حسین رو زخمی کردن. آخرشم امام حسین مثل بقیه دوستاشون شهید شدن و به آرزوشون رسیدن.

دلبندای من می دونم که شما هم از شهید شدن امام حسین ناراحت شدین؛ ولی خیلی کارها هست که اگه انجام بدین حتماً حتماً امام حسین خوشحال می شه. مثلاً چه کارایی؟ اوهوم. آفرین. باریکلا. چه مثالای خوبی می زنین. معلومه که شما هم مثل دوستای امام حسین نمره تون بیسته بیسته.

همه با هم بگین: یا حسین شهید. یا حسین مظلوم.
آماده این تا مثل هر شب سوار اسب بشیم و بریم کربلا زیارت امام
حسین؟ پس بزن بریم. دستاتونو تندتند بزنین روی پاتون تا صدای
پیتکو پیتکوی اسباتون بلند شه. ببینم اسب کی تندتر میره؟ زود زود.
داریم می‌رسیما. من که از اینجا دارم رود فرات رو می‌بینم. شما هم می
بینین؟ موافقین بریم کنار رود و یه ذره آب بازی کنیم؟ وای وای منو
خیس نکنین. ای بابا. از دست شما. دیگه رسیدیم بچه‌ها. رو به قبله
وایستین و با هم بگین: سلام بر حسین. سلام بر حسین.

